

عقل و جنون



کیارنگ علایی نویسنده و عکاس

چالش میان «بی طرفی در برابر واقعیت» و «پیش برداخت واقعیت در ذهن هنرمند تصویرگر»، تقابلی دیرین است که عمر آن به ۱۰۰ سال پیش بازمی‌گردد، آنجا که در نخستین تلاش‌ها برای بازنمایی واقعیت به‌صورت

کامل و مستقل، با دیدگاه‌ها و محصولات متنوعی روبه‌رو بودیم که هریک به باور خود می‌کوشیدند در ارزش‌گذاری واقعیت بگر و نمایش ساده و بی‌طرفانه واقعیت‌های انسانی پیش‌تاز باشند؛ تلاشی که همواره در بیم شکست و آرزوی توفیق، سرگردان بود و این تلاش اگر چه به‌دلیل ایزارمند بودن هنرهای تصویری و آمیختگی آن با تکنیک، معمولاً امری محکوم به شکست بود و دوربین به‌عنوان ماشین شبیه‌ساز تفکر عکاس (فیلم‌ساز) در همه‌حال میانجی ناحرمی بین چشم و واقعیت بگر بود، رفته‌رفته بیش هنرمند و زاویه دید او درباره موضوع، به رکنی جدایی‌ناپذیر از مستندگرایی بدل شد و صورتهای جدیدی از این رویکرد بنا نهاد. در این شکل جدید که بیشتر با اضافه شدن پسوند «هنری» به عبارت «مستند» همراه بود، عکس‌ها و فیلم‌ها صرفاً در پی گزارشی از واقعیت قد علم نمی‌کردند، بلکه فردیت هنرمند به‌صورت پید و پنهانی، گاهی ملموس و گاهی در حجاب، وارد آثار می‌شد و حدیث نفس، بخشی مقبول از این رویکرد شد. ظاهراً مخاطب هم، خسته از ملال دوران، به آن گرایش و شیفتگی نشان داد. بدیهی است که به این دلیل، دخالت‌هایی آشکار در واقعیت بگر، چه در زمان تولید عکس (با تصویر مستند) و چه در مرحله پس از تولید صورت گرفت و این افزونه‌ها به اجزایی جدید در رویکرد مستند بدل شدند. اعتراض به شرایط اقلیمی، فروپاشی خرده‌فرهنگ‌ها، رنگ باختن آیین‌ها، تعطیلی سسن در سایه اتفاقاتی مثل همه‌گیری‌هایی نظیر کرونا و تغییر شکل زندگی مناصب‌ی بودند که در دو دهه اخیر در این رویکرد به چشم می‌خورد و ما این موضوعات را با رها در میوه‌های هنر امروز می‌بینیم.

هر کس گمشده‌ای دارد

فاطمه روانخواه

کارشناس خدمات اجتماعی سازمان اجتماعی فرهنگی شهرداری مشهد

هرکس گمشده‌ای دارد و از دو نقطه‌ای به بعد، در همه خنده‌ها و همه خوشی‌ها، جای خالی آن گمشده، قلبش را به درد می‌آورد. من هم گمشده‌ای دارم. گمشده من «گلی‌ای» است؛ گلی که وقتی بهزیستی امیررضای شش‌ساله‌اش را از او جدا کرد، گم شد. ردش را در بیابان‌ها و باتوق‌ها گزفتم و هر چه بیشتر گشتم، کمتر یافت. می‌دانم اگر روز حسابی باشد، به خاطر گلی سرافکنده خواهم بود.

هرکس گمشده‌ای دارد. گمشده من، «شبان» چهارساله است. وقتی که خانه را به جرم «چلو» بودن، پلمب کردند، شبانه‌هم به‌همراه خانواده‌اش گم شد. گفتند اگر پشت بیابان‌های بسکابادی بگردی، پیدایش می‌کنی و خدا می‌داندبهاره چندشب را در بیابان‌های بسکابادی به‌دنبال دردانه گمشده‌مان گشت و او را نیافت. چند شب قلیمان تیر کشید از تصور اینکه این شب‌های سرد، دخترک ما چطور شب را به صبح می‌رساند. هزارشب؟ هزار سال؟ انگار تا دنیا باقی است، قلب ما هم تیر می‌کشد و شاید این، تاوان همه روزها و شب‌هایی است که گلی‌ها و شبانه‌ها را فراموش کردیم. قسه گر مخانه‌ها که شروع شد، در دلم

حالا ما در هنر معاصر با تنوعی

از رویکردها مواجهیم. گاهی با فاصله گرفتن از سوژه عقلانی و زمانی با توسل به عنصر خیال. جالب‌تر آنکه برخی رویکردهای جدید، ما را در چرخه تکرار تاریخ قرار

می‌دهند؛ گاهی به مثابه

دوربین چشم «زیگا ورتوف» -که در سال ۱۹۱۹ به تکنیکی برای حفظ ارزش‌های ناب مستندنگاری خالص قد علم کرد- با واقعیت برخورد می‌کنیم و گاهی هم اصلاًفلور پلن داریم. همه چیز را در آما تیره می‌کنیم، موضوع را نمایشی می‌کنیم و با چاشنی اغراق، وجوهی از آن را بر بسته و قسمت‌هایی از آن را کمرنگ می‌کنیم. شیب‌هایی را طراح‌حی می‌کنیم تا آدم‌هایمان در آن بیفتند و سپس آرام آرام، آن‌ها را در جایگاه قهرمانی شکست‌ناپذیر از دل ناپایداری‌ها بلا می‌کشیم. به نظر می‌رسد یک طرف این بردار، جنون محض است (صف‌شکنی‌های اندی‌وار هول، بوریس و میخائیل کافمن، خانم اسویلا در مقام تدوینگر) و سمت دیگر آن، تعقل و منطقی سینمایی (تلاش‌های رابرت فلاه‌رتی، آلن رنه، استوارت مک‌الستر و حتی فیلم‌سازی مانند ماریون سسی کوپر). اما ما کجاییم؟ ما در میانه این بردار گرفتار آمده‌ایم؛ یعنی جایی که همه تلاش‌ها حکایت از تقابل با روایتگری دارد (اهمیت «داستان» را به‌عنوان حربه معجزه‌گری که در دست‌هایمان داریم، کمرنگ می‌کند. وقتی ما داستان را کنار بگذاریم و دست‌هایمان از داستان خالی شود، در چاله فقدان حقیقت می‌افتیم. الکن می‌شویم. ارزش‌هایمان که تا پیش از این به‌مدد داستان گویی بر جسته و متمایز بودند، از کفمان می‌رود. حالا قرار است همه چیز برآمده از خود جریان زندگی باشد و هرگونه جنبه ساختگی و تصنعی کنار زده شود. تو باید مشاهده‌گر دقیق لحظه‌های زندگی باشی و تجربه حسی‌ات را روی سطح حساس فیلم بیآوری، زیرا زندگی یک خاصیت عجیب دارد: «تکرارناشدگی».

حدیث روز

سخن چینیان که

قلبی ناپاک دارند از

صمیمیت دیگران رنج

می‌برند.

(امام‌علی‌ع)

آب و هوا	۷۰°↑-۴۰°↓	رطوبت هوا	۵۰%
ظهر	۷°	صبح	-۲°
شب	-۲°	عصر	۲°
نیمه شب شرعی	۲۲:۴۹	اذان ظهر	۱۱:۲۵
اذان صبح فردا	۵:۱۲	غروب آفتاب	۱۶:۲۶
طلوع آفتاب فردا	۶:۴۳	اذان مغرب	۱۶:۴۶

آقازاده با واکسن آمد!

نخستین تست انسانی واکسن کرونا ی ایرانی، دیروز با تزریق به ۳۴ه‌م‌وطن آغاز شد

محمدناصر حق‌خواه

● واکسن؛ بحران یا راه‌حل؟

اگر ماجراهای یک هفته اخیر فضای مجازی ایران را بخواهیم در یک کلمه خلاصه کنیم، آن یک کلمه احتمالاً چیزی جز واکسن نیست. با شروع تزریق واکسن کرونا در برخی کشورها و خبر خرید واکسن و اشتراک‌گذاری رایگان آن در بعضی کشورهای همسایه ایران، خرید و ساخت و آغاز تزریق سراسری واکسن به یک مطالبه همگانی تبدیل شد که نمود آن را در فراگیر شدن دو‌هشتگ می‌شد پیگیری کرد. اولین واکنش مجازی تا نرند شدن هشتگ واکسن «داستان» را به‌عنوان حربه معجزه‌گری که در دست‌هایمان داریم، کمرنگ می‌کند. وقتی ما داستان را کنار بگذاریم و دست‌هایمان از داستان خالی شود، در چاله فقدان حقیقت می‌افتیم. الکن می‌شویم. ارزش‌هایمان که تا پیش از این به‌مدد داستان گویی بر جسته و متمایز بودند، از کفمان می‌رود. حالا قرار است همه چیز برآمده از خود جریان زندگی باشد و هرگونه جنبه ساختگی و تصنعی کنار زده شود. تو باید مشاهده‌گر دقیق لحظه‌های زندگی باشی و تجربه حسی‌ات را روی سطح حساس فیلم بیآوری، زیرا زندگی یک خاصیت عجیب دارد: «تکرارناشدگی».

● تزریق به آقازاده

لفظ آقازاده آن قدر به‌واژه منفی‌ونچسبی تبدیل شده است که احتمالاً با شنیدن آن، نکته‌مثنی در ذهن اکثر شنوندگان نمی‌آید، اما دیروز با تزریق اولین واکسن انسانی کرونا به خاتم طیبهمخبر، دختر رئیس ستاد اجرایی فرمان امام که مسئول مستقیم ساخت واکسن کروناست، سوگیری‌ها این‌بار در باره خبری مربوط به یک آقازاده متفاوت بود. یکی از کاربران نوشت: «آقازاده هم می‌خوای باشی، این جوری باش».

دیگری نوشت: «امیدوارم همیشه سالم و ایمن باشی»

روزنامه شهر امید وزندگی	SHAHRARANEWS.IR
۴شنبه	۱۰۰۹۹
۲۲ صفحه۸۱صفحه۴۰صفحه ورزشی	۴۴ صفحهکوله‌پشتی۱۶صفحه‌شهرارامطه
شماره ۳۲۸۸ ۱۰۰۰ تومان	میتوان نام‌ه اخلاق حرفه‌ای
Photoshahr.ir	

می‌خرد. ۲- ظرفیت تولید واکسن در جهان به این زودی‌ها نیاز تمام جمعیت دنیا را مرتفع نخواهد کرد و حداقل تا پایان ۲۰۲۱ زمان خواهد برد. ۳- برای تسریع در امر واکسناسیون هم‌وطنان عزیزمان، حتماً نیاز به واکسن ایرانی هم خواهیم داشت. «این نوع نگاه را که به واقعیت نزدیک است، در این مدت کاربران زیادی دنبال کردند تا بدون هیچان و البته با در نظر گرفتن لزوم سرعت عمل در این شرایط، مسئله واکسناسیون کرونا به‌جای تبدیل شدن به یک بحران، به بخشی از راه حل تبدیل شود. اما واکسن کرونا ی ایرانی که در این یکی دو هفته خبر اتمام تست‌های حیوانی و زم‌هم‌های شروع تزریق انسانی آن شنیده می‌شد، بالاخره دیروز طی یک مراسم رسماً رونمایی شد. البته علاوه‌بر مهم‌بودن بعد خبری این اتفاق که طبیعتاً واکنش‌های زیادی برمی‌انگیخت، یکی دومیستله حاشیه‌ای دیگر، فراگیری واکنش‌های مجازی را در برابر آن بیشتر کرد.

لفظ آقازاده آن قدر به‌واژه منفی‌ونچسبی تبدیل شده است که احتمالاً با شنیدن آن، نکته‌مثنی در ذهن اکثر شنوندگان نمی‌آید، اما دیروز با تزریق اولین واکسن انسانی کرونا به خاتم طیبهمخبر، دختر رئیس ستاد اجرایی فرمان امام که مسئول مستقیم ساخت واکسن کروناست، سوگیری‌ها این‌بار در باره خبری مربوط به یک آقازاده متفاوت بود. یکی از کاربران نوشت: «آقازاده هم می‌خوای باشی، این جوری باش».

دیگری نوشت: «امیدوارم همیشه سالم و ایمن باشی»



زین‌قنبر

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

● «خوش‌دامن» با «تیزخران» در راه است!

از ویژگی‌های خوب زبان فارسی، قدرت ترکیب‌سازی‌ای است که دست ما را برای واژه‌سازی باز نگه می‌دارد. هنوز در برخی کشورهای همسایه و فارسی‌زبان، به جای برخی واژه‌های بیگانه، برابر‌های خوب فارسی استفاده می‌شود.

در پاکستان نام خیابان‌ها و محلات، اغلب فارسی و صورت اصیل کلمات قدیم است.

خیابان‌های بزرگ دوطرفه را شاهراه می‌نامند؛ همان که ما امروز «اتوبان» می‌گوییم.

بنده برای نمونه و محض تفریح دوستان، چند جمله و عبارت فارسی را که در آنجا به کار می‌برند و واقعاً برای ما تازگی دارد، در اینجا ذکر می‌کنم که ببینید زبان فارسی در زبان اردو چه موقعیتی دارد.

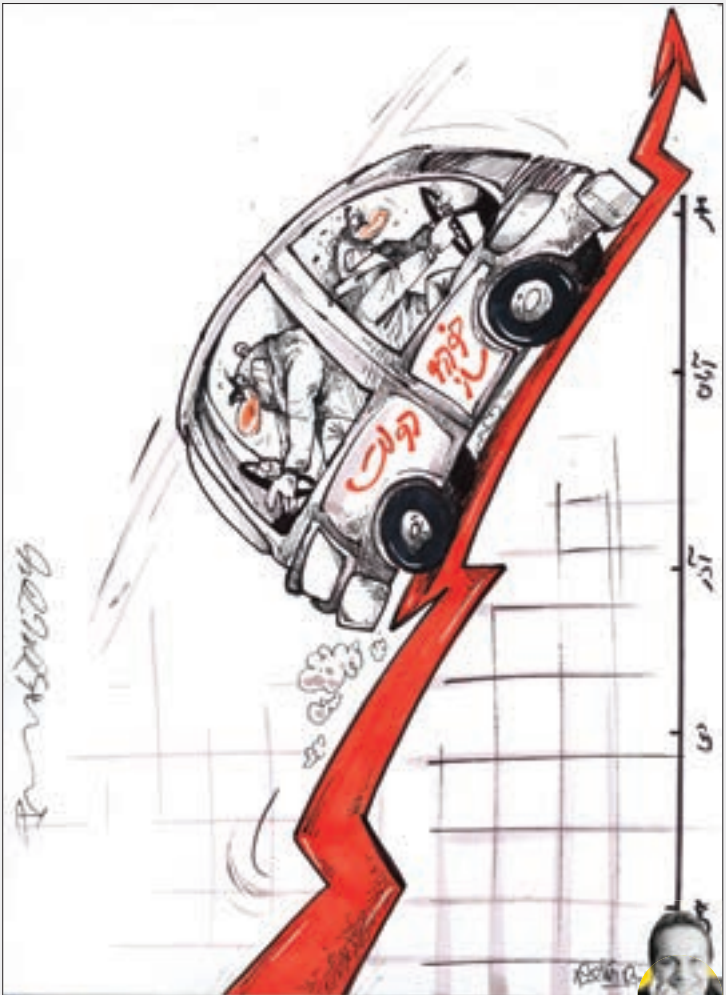
نخستین چیزی که در سر بعضی کوچه‌ها می‌بینید، تابلوهای رانندگی است. در ایران، اداره راهنمایی‌وراندگی بر سر کوچه‌ای که نباید از آن اتومبیل بگذرد، می‌نویسد: «عبور ممنوع» و این هر دو کلمه عربی است، اما در پاکستان گمان می‌کنید تابلو چه باشد؟ «راهنده»!

تا کسی ای که مرا به قونسلگری ایران در کراچی می‌برد، کمی که از قونسلگری گذشت، خواست به عقب برگردد. یکی از پشت‌سر به او فرمان می‌داد. در چنین مواقعی ما می‌گوییم: عقب، عقب، عقب، خب! اما آن پاکستانی می‌گفت: واپس، واپس، بس!

محمد ابراهیم باستانی‌پاریزی، «از پاریز تا پاریس»، چاپ ششم، ۱۳۷۰/صص ۱۳۳ و ۱۳۴

#زین-قنبرپاریسی

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول و سردبیر: مهدی قیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نیش دانشگاه ا
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان



احتمال ریزش شدید قیمت خودرو تا پایان سال

محمدرضا میرشاه‌ولد

رفاقت با مردم، راه کسب رفاقت خداست

غلامرضا بنی‌اسدی

در همین دنیا هم دعا می‌کنیم خدا گره از مشکلات ما بگشاید. به او پناه می‌بریم در مصائبی که از راه می‌رسد. حق هم همین است. او را به درستی چنین باید خواند: «یا حَیْبُیْ مِنْ لَای حَیْبُیْ لَیْ لَا طَیْبُیْ مِنْ لَای طَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا دَیْلُیْ مِنْ لَای دَیْلُیْ لَیْ لَا اَیْسُیْ مِنْ لَای اَیْسُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا صَیْبُیْ مِنْ لَای صَیْبُیْ لَیْ لَا قَیْبُیْ مِنْ لَای قَیْبُیْ لَیْ لَا مَیْبُیْ مِنْ لَای مَیْبُیْ لَیْ لَا شَیْقُیْ مِنْ لَای شَیْقُیْ لَیْ لَا رَیْقُیْ مِنْ لَای رَیْقُیْ لَیْ لَا د